

• دریافت 90/4/19

• تأیید 91/4/13

توصیف طبیعت در دیوان منوچهری و صنوبری

علی دودمان کوشکی*
حسن سلطانی کوه بنانی**
سمیه جم زاده***

چکیده

فَنّ وصف، یکی از مهمترین اغراض شعری است که به عنصر خیال وابسته است. موضوع وصف آنگاه که وصف طبیعت باشد، ترسیم تابلویی از زیباییهاست. منوچهری دامغانی (متوفی 432 هـ.ق) و صنوبری (متوفی 334 هـ.ق) بی شک از بزرگترین شاعران طبیعت‌گرا در ادب پارسی و تازی هستند. اهمیت وصف طبیعت در دیوان صنوبری اندازهاست که برخی از منتقدان او را نخستین شاعر طبیعت در ادبیات عرب دانسته‌اند. منوچهری نیز همین جایگاه را در ادبیات فارسی دارد. این مقاله (بررسی تطبیقی توصیف طبیعت در دیوان منوچهری دامغانی و صنوبری) به بررسی و تحلیل و تطبیق توصیف‌هایی که این دو شاعر از جلوه‌های مختلف طبیعت در اشعارشان به نمایش گذاشته‌اند، می‌پردازد. محقق با تحلیل و مقارنه توصیف‌های مشابه و ارائه شواهدی، امکان مقارنه و تطبیق دو شاعر را در توصیف طبیعت فراهم آورده است. دو شاعر در تصویرها و تشبیه‌هایی که از وصف طبیعت بیان کرده‌اند، شباهت‌های فراوانی دارند که این شباهتها در بعضی از موضوعات چون: وصف گلها، پرندگان، و برف بیشترست و در برخی از عناصر شباهتها اندک است. منوچهری دامغانی در توصیف طبیعت، از صنوبری که از سرآمدان مکتب تشبیه در عصر عباسی است، تأثر بسیاری پذیرفته، با این وجود در دیوانش نامی از این شاعر نبرده است.

کلید واژه‌ها:

منوچهری، صنوبری، وصف طبیعت، ادبیات تطبیقی.

Alibolk5@yahoo.com

H_soltani@yahoo.com

somayeh.jamzade87@gmail.com

* استاد یار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی کرمانشاه

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام

*** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام

مقدمه

شعر فارسی را از قرن سوم تا پایان قرن پنجم هجری، شعر طبیعت نامیده‌اند. در این دوره، شعر از لحاظ توجه به طبیعت، سرشارترین دوره ادب فارسی به شمار می‌آید. دید شاعر، بیشتر در سطح اشیاء جریان دارد، در درون پرده طبیعت و عناصر مادی هستی و کمتر به دنبال مسائل نفسانی و عاطفی است. او مانند نقاشی ماهر است که بیشترین تلاشش را در اختیار ترسیم دقیق موضوع نقاشی خود قرار می‌دهد. شعر فارسی با در نظر گرفتن ادوار مختلف آن در این دوره، بیش از دیگر دوره‌ها، به طبیعت ساده و ملموس وابسته است و جنبه انسانی و تأویلی در این دوره، بسیار کم است. (شفیعی کدکنی، 1386: 317-318)

در ادب پارسی، ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری دامغانی، شاعر طراز اول نیمه اول قرن پنجم هجریست. او بهترین نماینده این دوره، از نظر تصاویر شعری به شمار می‌رود. در دیوانش مجموعه وسیعی از تصاویر گوناگون طبیعت، با رنگ‌ها و خصایص ویژه و دید شخصی شاعر دیده می‌شود. وی توانسته است در تصویرهای حسی و مادی طبیعت، بزرگترین شاعر در طول تاریخ ادب فارسی به شمار آید. تصاویر شعری او، بیشتر حاصل تجربه‌های حسی است و به همین علت، توصیف‌هایی که او از طبیعت نقش زده است، توصیف‌های زنده و زیبایی هستند. بیان مادی و حسی او از طبیعت، با نگاه دقیق به جزئیات طبیعت توأم است. هر تصویر که از طبیعت بیان کرده است، به گونه‌ای است که گویی آینه‌ای در مقابل اشیاء قرار داده و تصویری زیبا از آن آفریده است. منوچهری تصویر را به خاطر تصویر خلق می‌کند. شاعران فارسی زبان تا اواخر قرن پنجم هجری از تصویرها و اندیشه‌هایشان هدفی جز ساختن تصویر برای تصویر ندارند. (شفیعی کدکنی، 1386: 505) اساس شعر او، تشبیه و مقایسه و تمثیل است و در این شیوه، از "عبدالله بن المعتز عباسی" پیروی کرده است. تشبیهات او گاهی در نهایت دقت و زیبایی است و تمام جوانب و شرایط کمال و بلاغت تشبیه در آنها نشان داده شده است. (فروزانفر، 1369: 350) در شعر او توصیف طبیعت، آفاقی است و فاقد آن حالت انفسی که شاعر مفاهیم فراسوی آنها را بچوید. به تعبیر دیگر، منوچهری با طبیعت محض و بیرونی ارتباط دارد، نه آن که مانند ناصر خسرو و خیام و مولوی و سعدی، وصف طبیعت را وسیله ای برای بیان معانی قرار دهد. چنانکه سعدی «برگ درختان سبز» را «دفتر معرفت گردگار» می‌داند. توصیف‌های منوچهری، دریافت حواس است از زیبایی‌های جهان، نه فراتر از آن. شادی و شاد خواری که در اشعار بسیار ملموس است، انعکاسی از روحیه خود او، شور و نشاط جوانی و

عشق به زندگی و لذت‌های آن است. به همین سبب خزان را نیز همانند بهار، شاد و طرب انگیز وصف کرده است. اوزان رقصان و ضربی در اشعار او فراوان است. یکی از ویژگی‌های شعر منوچهری، هماهنگی بین آهنگ سخن و درون مایه آن است که بی‌گمان حاصل ذوق و آگاهی او از موسیقی می باشد. آهنگ و موسیقی داخلی شعر منوچهری، نه تنها در توصیف بهار رنگارنگ و طرب انگیز است، بلکه در نمایش بیابانهای ترسناک نیز، بر اثر ترکیب مصوت‌های بم و صامت‌های غنه‌ای هم‌آهنگ با تصویرهای بی‌سابقه و بدیع، همان حالت تنهایی و ترسناکی بیابان را ارائه می‌کند، هرچند که انعکاس شعر عربی در آن محسوس است. (یوسفی، 1376: 68-66)

بیرم این درشتناک بادیه
که گم شود خرد در انتهای او
ز طول او به نیم راه بگسلد
فراز او مسافت سمای او
زمین او چو دوزخ و ز تفت آن
چو موی زنگیان شده گیای او
بسان ملک جم خراب بادیه
سپاه غول و دیو پادشای او
(53، 1299- 1296)

در عصر عباسی، شعر از آرامش و سکونت در بیابانها، به غوغای شهرها قدم گذاشت و از صحرای خشک و بی‌آب و علف به قصرهایی محصور در باغها و بستانها منتقل شد. از وقار بادیه نشین، به لهو و لعب و خوشگذرانی شهرنشینی انتقال یافت و از مجالس ادب و سیاست، کارش به محافل غنا کشیده شد. این تحول، در اغراض و موضوعات و فنون و معانی و افکار و اسالیب آن اثر گذاشت. شاعران علاوه بر موضوعات قدیم، به توصیف بناها و مصنوعات دیگر چون: استخر، فواره، شمع و انواع طعامها و نیز ذکر باغها و بستانهایی که برگرد کاخها حلقه زده بودند، می‌پرداختند تا به این وسیله در انسانها شادمانی و نشاط برانگیزند. (الفاخوری، 1368: 278-279)

صنوبری، از شاعران بزرگ طبیعت‌گرا در ادبیات عرب است. او در وصف طبیعت، تا اندازه‌ای شهرت یافت که برخی از منتقدان او را اولین شاعر طبیعت دانسته‌اند. هرچند ممکن است که صنوبری نخستین شاعر طبیعت نباشد، اما در این موضوع اشعار زیبایی از جمله «روضیات»، از وی بر جای مانده است که مانند خمزیات ابونواس مشهورست. وی، طبیعت را با همه فعالیت و حرکت آن به تصویر کشیده و به آن زندگی بخشیده است. چنانکه طبیعت در شعر او، همانند جوامع انسانی، مرکب از مجتمعاتی است که افراد آن به یکدیگر حسد می‌ورزند و یا به رقابت برمی‌خیزند و یا میانشان عقاید و نظرات متناقضی هست. شاعر نیز به همراه طبیعت،

به هر سو که آن حرکت کند، به سویش می‌رود و عشق بزرگ خود را به هر شیوه‌ای که طبیعت نمایان شود نثار آن می‌کند. (الفاخوری، 1368، 522) او، اولین کسی بود که ثلجیات (زمستانه‌ها) را ابداع کرد و موضوع جدیدی را به ادبیات عربی تحمیل کرد که دیگران در آن، از او پیروی کردند و نیز اولین کسی است که به سردون فصلیات نیز (شعرهایی درباره فصلهای سال) مبادرت ورزید. (عطبه، 1981: 7)

در این مقاله ما به بررسی تطبیقی موضوعات وصف طبیعت در دیوان دو شاعر پرداخته ایم. موضوعات مختلف وصف طبیعت را به طور جداگانه در دیوان دو شاعر مطالعه و مقایسه کرده ایم و شباهتها و تفاوت‌های موجود میان آنها را نشان داده ایم.

مابین شعر و ویژگی‌های شخصیتی منوچهری و صنوبری، موارد مشترک فراوانی وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

- منوچهری و صنوبری، از نگارگران بزرگ طبیعت‌گرا در ادب پارسی و تازی محسوب می‌شوند.
- هر دو از شاعران درباری محسوب می‌شوند و از زندگی مرفه و درباری برخوردار بوده‌اند که در اشعارشان جلوه ویژه‌ای یافته است.
- منوچهری و صنوبری، از شاعران مداح محسوب می‌شوند که در آغاز قصاید با توصیف‌های زیبایی از عناصر طبیعت، ممدوح را به لذت بردن از طبیعت فرا می‌خواندند و در ابیات پایانی قصیده به مدح و ستایش ممدوح می‌پرداختند.
- هر دو، شاعرطبیعتی شاد دارند که در سایه درختان و گلها باده می‌نوشند و با نوای پرندگان خوش آواز به رقص و طرب و مستی می‌پردازند.
- هر دو شاعر در تصویر و تشبیه‌های خود که از وصف طبیعت بیان کرده‌اند، شباهتهای بسیاری به یکدیگر دارند که این شباهتها، در بعضی از موضوعات چون: توصیف گلها، پرندگان و برف بیشتر است و حتی نام گلها و پرندگان ذکر شده در وصف‌های آنها، مشابه یکدیگر است و در برخی از عناصر، شباهتها اندک است.
- اکنون به برخی از عناصری که شباهتها و تأثیرها و تأثرها در آنها نسبت به سایر عناصر محسوس تر است اشاره می‌شود.

توصیف باغها و بوستانها

منوچهری و صنوبری در بسیاری از ابیات به بوستانها همچون سایر عناصر طبیعت، عشق

بر ارغوان قلاده یاقوت بگسلی
 یاقوت نباشد عجب از معدن یاقوت
 چو چنبرهای یاقوتین به روز باد گلبن‌ها
 چنبره بلب و صلصل چو بازیگرها به چنبرها (26، 2)

كَأَنَّ أَذْرِيُونَ هَا
 خِيَامٌ مَسْكٍ فَوْقَهَا
 مَنْ فَوْقِ تَلْكَ الْقَضْبِ
 سُورَادِقُ مَنْ دَهَبِ
 (460، 20، 1 و 2)

مثل أحداق عسجد
 و لم يعده نیلوفر متشرف
 فی أكف الوصائف (372، 326، 5)
 بأرؤس تبر و الزبرجد أعناق (370، 424، 4)

(گویا آذریون‌ها از بالای آن شاخه‌ها، خیمه‌های مشک است که بالایش پرده‌هایی از طلاست. مانند حلقه‌های طلا در دست وصف کننده‌های آنها. همچنان نیلوفر زینت داده شد با سرهایی از طلا و گردن‌هایی از زبرجد).

هر دو، گلها را به حیوانات و اجزای آنها تشبیه کرده‌اند. منوچهری، گل سوسن را به لب طوطی و شاخه گل را، به دم طاووس ملون تشبیه کرده است. صنوبری نیز، رنگ گل را، به دم ملون و زیبایی طاووس و گردن شتر تندرو و گل باقلا را، به کبوترهای سیاه و سفید مانده ساخته است. گل خرم بهار نیز، مانند گردن طاووسها است. منوچهری در ساختن این تصاویر متأثر از صنوبری است.

سوسن چون طوطی ز بسد منقار
 سمن سرخ بسان دو لب طوطی نر
 باز به متقارش از زبانش عسجد (296، 20)
 که زبانش از زر زده در دهن (12، 1)
 ماند به سینه و دم طاووس شاخ گل
 لیدی أنوار زهر ل
 چون مشک و در دانه درپراکنی (1943، 73)
 وَ نَسْتُ الطَّيْفَ تَلْوِينِ
 کأطواق الجمازين (489، 115، 5 و 6)
 و كأن ورد الباقلاء على
 خضِر الغصون حمائم بُلُق (430، 379، 5)
 و كأن خرمها الربيع إذا بدا
 عرف الطواوس قد مددن رقابها (454، 13، 3)

(نزد شکوفه‌ها، گلی که به لطیف‌ترین رنگها رنگ داده شده است. (رنگ آن گل) مانند دم طاووسها و مانند گردنهای شتران تندرو. گویی که گل باقلا بر شاخه‌های سبز، همانند کبوترهای سیاه و سفید است و گویی گل خرم بهار در آن هنگامی آشکار شد طاووس‌هایی را شناخت که گردن‌هایش آنرا کشیدند و

همانند روی زیبارویان و درخت گل، همانند پادشاهان آراسته و گل نسترن، همانند ناف بلورین دلبر است. گل سرخ و سفید در اشعار صنوبری، همانند عروس و داماد هستند. گل نیلوفر، همانند چشمان خمار زیبارویان و گل شقایق، همانند گونه‌های سرخ و زیبایی معشوق است که نمی‌توان از آنها بوسه گرفت.

لاله خودروی شد چون روی بترویان بدیع	سنبل اندر پیش لاله چون سر زلف دراز (781، 55)
گلبنان در بوستان چون خسروان آراسته	مرغکان چون شاعران در پیش این یازان فراز (784، 55)
وان نسترن چو ناف بلورین دلبری	کو ناف را پرمیانه از ندّ کند همی (1825، 70)
اذا ما طفا النيلوفر الغض فوقه	مفتحة اجفائه او مغمضمه (246، 9)
کم خودر مَصُونَه من شقیق	لم تُبَدِّل للثم او للعضاض (246، 2)
من أبيض فاق نوعاً	و أحمراً راق جنساً
ما كان لَمَّا تَبَدَّى	إِلَّا عروساً و عرساً

(200، 200، 1-2)

هنگامیکه نیلوفر چشمانش را فرو خواباند در ورای آن چشمانش (پلک‌هایش) باز بود (یا آنرا فرو خوابانده). چه بسیار گونه‌هایی که از شقایق مصون ماندند از بوسه گرفتن یا گاز گرفتن. نوعی از گل سفید و نوعی از گل قرمز، برتری یافت. برای او آشکار نمی‌شود، مگر به صورت یک عروس و داماد. آرایه‌های تشبیه حسی به حسی و استعاره مجرّده را، هر دو شاعر در توصیف این پدیده، به کار برده‌اند.

توصیف پرندگان

پرندگان منوچهری، شاعر هستند و اشعاری همچو شاعران مشهور عرب می‌سرایند. بلبلها در سرودن اشعار، آنقدر تبحر دارند که اشعار بدون وزن عروضی را نیز زیبا می‌سرایند. بلبل، همطبع فرزّدق است. قُمری همچو "جریر"، شاعر مشهور عرب، است. پرندگان صنوبری نیز با آهنگ، اشعار زیبایی را می‌سرایند.

قمری همی سراید اشعار چون جریر	صلصل همی نوازد یکجای بم و زیر (2481، 87)
بلبل همطبع فرزّدق شده‌ست	سوسن چو دیبۀ ازرق شده‌ست (2197، 81)

برشاخ درخت ارغوان بلبل ماند به "جمیل معمر عذری"
بی‌وزن عروض شعرها گوید شاعر نبود بدین نکو شعری
(1579 و 62.1580)

إذا نحن الحمائم فی عروض طربت فصحت فی تلك العروض (17.249.264)
(هنگامی که ما پرنده‌ها با آهنگ و آواز می‌سراییم، هوشیار شدم و در آن موسیقی شعر مست شدم.)
منوچهری و صنوبری، نوای پرندگان را، به نوای آلات موسیقی مانند ساخته‌اند که در ساختن این تصویر، صنوبری بر منوچهری مقدم است و منوچهری از او متأثر است. ولی منوچهری، با بسامد بالایی، تصاویری با این مضمون را هنری تر از صنوبری بیان کرده است. در شعر منوچهری، آوای کبک، همچو آهنگ ناقوس و آوای شارک، همچو آهنگ سنتورست. قمری‌ها نی‌نواختن را می‌آموزند، آواز سحسجه در شعر صنوبری، همانند آواز نی و نوای بلبل، همانند نوای عود و طنبور است. پرندگان در مزرعه، تارهای موسیقی را می‌نوازند.

کبک ناقوس زن و شارک سنتورز نست فاخته نایزن و بط شده طنبور زنا (5، 1)
قمریکان نای پیاموختند صلصکان مشک تبت سوختند (81.2280)
مُفْتَرِقُ النِّغْمِینِ تَحْسَبُهُ تَضْرَبُ فِی الحَلِیقِ مِنْهُ أوتار تُنْقَارُهُ فِی الغِنَاءِ مَزْمَار
أَغْنُ لِدُنْ الغِنَاءِ سَجْسَجُهُ (37، 27، 4 و 5)

إذا الهزاران فیهِ، صَوْتَا فهِمَّا بحسن صَوْتِیهما، عود و طنبور (13، 34، 42)
(نغمه‌ها و آوازهایش پراکنده می‌شود، تا جایی که گمان می‌کنی تارهای موسیقی در یک مزرعه نواخته می‌شود. آواز می‌خوانم به آرامی، آواز سحسجه که منقارش در آواز، چون ترانه و موسیقی است. هنگامی که بلبلان آواز می‌خوانند و صدایشان در زیبایی همانند عود و طنبور است.)
پرندگان در دیوان‌هایشان، به زبان‌های مختلف چون: ترکی، هندی، نبطی و عربی با یکدیگر سخن می‌گویند.

آن کرکی با کرکی گوید سخن ترکی طوطی سخن هندی گوید؟ به که مازل (40، 985)
قمری درشد به حال طوطی درشد به نطق بلبل درشد به لحن، فاخته درشد به دم (987.42)
تازیر سرو کند گفتگوی بلبل خوشگوی به آواز راز (86، 2225)
کأن فیها یبعأ ترا طنت فیها النبط (28، 259، 355)
بین افسانیناجی طائرینها طائراها (77، 139، 508)

و الطیرُ قد طرَبْتُ فأفصحتِ الـ أحانَ طُراً و کلها عجم (2، 111487)
 گویی در آن معامله‌هاست که با زبان نبطی در آن سخن می‌گوید. در بین شاخه‌های دراز درخت
 پرندهای با پرندۀ دیگر درد دل می‌کند. و پرندۀ به وجد آورد پس صداها از روی وجد، همه به عربی بود و
 همه آنها بیگانه بودند.)

کاربرد آرایه استعاره مکنیه از نوع تشخیص، در اشعارشان مشترک است. البته منوچهری از
 آرایه تشبیه حسّی به حسّی نیز در توصیف این عنصر بهره برده است.

توصیف نهرها

هر دو شاعر در ابیات فراوانی، نهرها را همانند شراب گوارا و مسحورکننده توصیف کرده‌اند:

گویی که همه جوی گلابست و رحیقت جویست به دیدار و خلیجست به کردار
 زین پیش گلاب و عرق و بادۀ احمر در شیشه عطّار بد و در خم خمّار
 (29، 640 و 639)

و لقد أقول لصاحبی ألا صلا لی بالصَّبوح علی الفراتِ غبوقا
 ان الفراتِ هو الرحیقُ و إنما تتعاطیان علی الرحیقِ رحیقا
 (22 و 21، 358، 404)

(به دوستانم می‌گویم پیوند من با فرات در بامدادان، شراب شامگاه‌یست، که فرات همان شراب
 است که بر شراب بوی خوش را می‌دهد.)

منوچهری کنفهای روی آبگیرها را به طبل تشبیه کرده است و صنوبری نیز، صدای جویبارها
 را همانند نوای تار دانسته است که طبل و تار هر دو از آلات موسیقی هستند:

زخس گشته هر چاهساری چو خوری زکف گشته هر آبگیری چون طبلی (76، 1773)
 و سـواقِ خریهـا کاصـطخاب المعـازف (17، 326، 372)
 (جویبارها که صدای شرشر آن به مانند نوای تاراست.)

در توصیف این پدیده، منوچهری و صنوبری تشبیه حسّی به حسّی را به کار برده‌اند.

توصیف برف

در برخی از ابیات، پوشش برف و یخ و دانه‌های برف به نقره تشبیه شده است که صنوبری در ساختن این تصویر، متأثر از فضای اشرافی ایرانست:

زیخ گشته شمرها چو سیمین طبق‌ها بر سر زرین مراجل (42، 933)
 كأنّ الزجاج علیها أذیب و ماء اللجین بها قد سبک (6، 99، 484)
 فكأنّ یومک من غلائل فضة و النور من ذهب فیروزج (1، 46، 467)

(گویی شیشه بر آن ذوب شده و آب نقره بر آن ریخته شده است. گویی روزی تو از حلقه‌های نقره است نوری از طلا بر فیروزه است.)

منوچهری برف را به چادر سفید و صنوبری برف را به جامه‌ها و لباسهای سفید تشبیه کرده است.

بسی خواهانند بر راه زر سیه موزگان و سمن چادران (48، 1048)
 ألم تر کیف لبست ربّاهما من الثلج المضاعف ای لبس
 ثیابالم تزال تذبوب لیناً إذا الا یدی عرضن لها بلمس
 (4 و 3، 179، 178)

(آیا ندیدی چگونه بلندی آن از برف، لباسهای زیادی (اضافی) را پوشید. لباسهایی که همچنان نرمی را ذوب می‌کند هنگامی که دست برای آنها با لمس کردن عرضه شدند.)

پوشش برف را به کاغذ و جامه‌های کاغذی نقره فام مانند ساخته‌اند. البته منوچهری با بسامد بالایی جهان را به کاغذ و کارگاه کاغذسازی مانند کرده است. صنوبری درخشندگی برف را هنگام تابش آفتاب، به نقره تشبیه کرده است.

چنان کارگاه سمرقند گشت زمین از در بلخ تا خاوران
 مر این زنگیان را چه کار اوفتاد که کاغذ گرانند و کاغذ خوران
 (85، 1063 و 1062)

أورق الجوّ فهو فی حلیل من ورق غیر آنها ورق (9، 366، 419)
 (هوا خاکستری رنگ شده و در جامه‌هایی از کاغذ قرار گرفته است، جز این که کاغذ نقره خالص‌اند.
 دانه‌های برف برخلاف کاغذ که مات است مانند نقره می‌درخشند.)

هر دو شاعر، هنگام بارش برف، هوا را خاکستری رنگ و زمین آسمان را یکسان دانسته‌اند:

سواد شب به وقت صبح بر من همی گشت از بیاض برف مشکل (42، 936)
 استوت الارض و السماء به و اشتبه الفجر فيه و الغسق (3، 166، 419)
 و الجوّ یجلی فی الییا ض و فی حلّی الدر یعرض (2، 256، 326)
 (زمین و آسمان با آن یکسان می‌شوند در حالیکه در آن سپیده‌دم و تاریکی شبیه می‌شوند. فضا در سفیدی آشکار می‌شود و مروارید در زینت و زیور عرضه می‌شود.)

هر دو شاعر، در توصیف این عنصر، از تشبیه حسّی به حسّی و استعاره مجردّه بهره برده‌اند.

نتیجه‌گیری

از بررسی تطبیقی توصیف جلوه‌های طبیعت در دیوان منوچهری و صنوبری و شیوه پرداختن به آنها، این نتیجه حاصل می‌شود که در دیوان آن دو، شباهت‌های فراوانی وجود دارد و تفاوتها بسیار اندک است و منوچهری در توصیف طبیعت از صنوبری تأثیر فراوانی گرفته و نیز صنوبری از فرهنگ ایرانی تأثیر پذیرفته است که این شباهت‌ها و تفاوت‌ها و تأثیر و تأثرها عبارتند از:

- هر دو شاعر در توصیف‌های خود، به جزئیات توجه خاصی دارند و در توصیف عناصر حتی جزئیاتی مثل رنگ و بو و شکل را به عناصر دیگر مانند می‌ساختند.
- صبغه اشرافی در توصیف‌هایشان نمایان است که این ویژگی، دلایل خاصی دارد از جمله: نخست اینکه، هر دو شاعر از زندگی مرفه دریاری برخوردار بوده‌اند که در شعرشان نمود یافته است. شعر فارسی و عربی در این دوره شعر اشرافی است. دلیل دیگر آن که، فضای اشرافی دوره عباسی متأثر از محیط زندگی و فرهنگ اشرافی ایرانیان بوده است.
- در توصیف عناصر طبیعت با بهره‌گیری از صنعت تشخیص، توصیف‌های زنده و پویایی از عناصر طبیعت بیان کرده‌اند.
- در اشعارشان این عناصر را بیشتر به شیوه گروهی آورده‌اند. یعنی برای مثال، انواع گلها را باهم در یک بیت توصیف کرده‌اند.
- نوای برخی از عناصر طبیعت چون: نوای زیبای پرندگان و جویبارها و ... را به نوای آلات موسیقی تشبیه کرده‌اند، که صنوبری در ساختن این تصویر بر منوچهری مقدم است و منوچهری در ساختن این تصاویر از صنوبری تأثیر گرفته است.

- عناصر طبیعت را بیشتر به عناصر حسّی زندگی روزمره تشبیه کرده‌اند.
- در اشعارشان جلوه‌های طبیعت را به عروسان و زیبارویانی مانند کرده‌اند که به خود زینت و آراستگی می‌بخشند.
- منوچهری بسیاری از عناصر طبیعت را به ابزار و سلاح‌های جنگی تشبیه کرده است که وی در ساختن این تشبیه متأثر از صنوبری و دیگر شاعران پر آوازه ادبیات عرب است.
- بسیاری از توصیفهایی که منوچهری از عناصر طبیعت ارائه کرده است، توصیفهای ساده و روشنی هستند که صنوبری بیش از منوچهری این توصیفها را بیان کرده است و در ارائه آنها بر منوچهری مقدم است و وی از صنوبری متأثر است.
- برخی از عناصر طبیعت چون: گلها (زهريّات)، آبها (مائيّات)، باغها (روضيّات)، زمستانه‌ها (ثلجيّات)، در ادبيّات عرب بابهای مستقلّ شعری هستند و صنوبری در ابیات فروانی توصیفهای هنری زیبایی از آنها ارائه کرده است. وی بیش از منوچهری به توصیف آنها پرداخته است و در اشعار صنوبری توصیفها آنها بر منوچهری برتری دارد.
- از میان عناصر بررسی شده، میزان شباهتها در گلها و پرندگان و برف، بیش از سایر عناصر است، حتّی نام گلها و پرندگان در اشعارشان مشابه یکدیگر می‌باشد. البته بسیاری از نامهای مشترک در گلها و پرندگان از زبان فارسی به عربی انتقال یافته است.
- از میان آرایه‌های ادبی در اشعارشان، بیشتر از تشبیه حسّی به حسّی و استعاره مکنیه از نوع تشخیص و مراعات التّظير استفاده کرده‌اند. منوچهری بیش از صنوبری، آرایه‌های ادبی را به کار برده و توصیفهایش بیشتر هنری و اشرافی هستند. توصیفهای صنوبری، به جز توصیفهایی که از بابهای مستقل ارائه کرده است و بسیار هنری و زیبا هستند، در سایر عناصر، عمده توصیفهایش ساده و سلیس است.

پی‌نوشت‌ها

1. صنوبری، اولین شاعر طبیعت در ادبیات عرب است. نام او ابوبکر بن محمد بن الحسن مرار الضبی است. اسم او به اتفاق نظر بیشتر کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند «احمد» است.
- افتخارش در تعلق به قبیله «ضبه»، در خلال اشعارش بسیار ذکر شده است. نسبت او «ضبی» است. وی به مناسبت لقب جدش به صنوبری ملقب شد که در برابر مأمون سخن گفت و مأمون از چهره او خوشش آمد و به او گفت: «توصنوبری شکل هستی» و این لقب بر او باقی ماند. شاعر، خود، در تفسیر لقب خود می‌گوید: قصد مأمون از این لقب، بیان هوش، ذکاوت و حدت تیزی مزاجش بوده است (عطبه، 1981: 57). و نیز می‌گوید:

اذا عَزَيْتَنَا السِّبْغَةَ الصَّنُوبَرِيَّةَ لِم
 (هنگامی که به لقب صنوبری مفتخر شدیم بر گمنامی که از چوب است مفتخر نشدیم.)
 او اهل انطاکیه ولی بزرگ شده حلب است. از زمانی که سیف الذوله بر حلب تسلط یافت، صنوبری مدایح خود را به او تقدیم کرد و خشنودی سیف الذوله را به دست آورد؛ ولی از صله‌هایی که به او عطا کرد، راضی نشد، تا اینکه او را، امین مکتبخانه قرارداد. صنوبری و خانواده اش شیعه بودند. او حاکم الحمدانین را مدح نکرد، مگر در اشعار پایانی دیوانش که در مدایحش دشمنی اش را نسبت به آنها نشان داده است. اکنون، از قصاید او، تنها از قافیه را تا قاف باقی مانده و جزء اول و آخر و ملحقات آن، مفقود شده است. باقیمانده دیوان صنوبری به وسیله "احسان عباس" به صورت علمی تصحیح و تحت عنوان *دیوان الصنوبری*، همراه با فهرست در بیش از 500 صفحه انتشار یافته است. (ضیف، 1426: 347) صنوبری در سال 334 هـ. حدود شصت سالگی وفات یافت. (عطبه، 1981: 66)

2. در ابیات صنوبری، شماره اول، شماره صفحه، شماره دوم شماره قصیده، و شماره آخر، شماره بیت است. در ابیات منوچهری، شماره اول، شماره بیت، و شماره دوم شماره قصیده است.

منابع

- الفاخوری، حنا. 1367. تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: توس.
- دبیر سیاقی، محمد. 1379. دیوان منوچهری دامغانی، تهران: زوار.
- شقیعی کدکنی، محمد رضا. 1386. صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- شوقی، ضیف. 1426. تاریخ الادب العربی العصر العباسی الثانی، بیروت: ناشر ذوی القربی.
- صفا، ذبیح الله. 1371. تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- فخر، غلامرضا. 1386. «جستاری در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی»، مجله ادبیات تطبیقی، شماره 4.
- فروزانفر، بدیع الزمان. 1369. سخن و سخنوران، تهران: علمی.
- عباس، احسان. 1970. دیوان الصنوبری، بیروت: دارالثقافه.
- عطبه، عبدالرحمن. 1981. الصنوبری شاعر الطبیعه، تونس: الدار العربیه الکتاب.
- غنیمی هلال، محمد. 1373. ادبیات تطبیقی، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یوسفی، غلامحسین. 1376. چشمه روشن، تهران: انتشارات علمی.